

نوحه دهم:

ای شعیه مگر قتل شه کریلا شد، یا ماه عزا شد

یا ماتم فرزند علی شیر خدا شد، در دشت بلا شد

افسوس که در دشت بلا قاسم ناشاد، با قامت شمشاد

اسباب عروسیش مبدل به عزا شد، در دشت بلا شد

این گونه جوانی به جهان دیده ندیده، گوشی نشنیده

زنگین کف دستی که زخون جای حنا شد، در دشت بلا شد

در طول سینه زنی دو نوع نوحه خوانده می شود، يك نوع آنکه سرخون و سینه زنان به تناوب

نوحه می خوانند و سینه زنی نیز به تناوب انجام می شود، یعنی وقتی سرخون نوحه می خواند

سینه زنان سینه می زنند و وقتی که سینه زنان جواب می گویند از سینه زدن دست می کشند. در نوع

دوم که به «واحد» موسوم است، سرخون یکسره نوحه ای رزمی در وصف امام یا اهل بیت

می خواند و سینه زنان یکسره بلا انقطاع سینه می زنند. در نوع اول ریتم حرکت آرام و با هر حرکت

پا دو ضربه به سینه می زنند اما در نوع واحد با هر حرکت پا يك بار به سینه ضربه می خورد. هر چه

که از اشعار واحد می گذرد سینه زنی شور بیشتری می گیرد و ضربات محکمتر به سینه می خورد.

يك نمونه از نوحه های موسوم به «واحد» را در زیر آورده ایم:

با دل غمزده او جانب میدان آمد

صبرم از حد بگذشت و به لبم جان آمد

بعد اکبر نتوان زیست در این دار فنا

که علی اکبر من با لب عطشان آمد

قاسم از حجله گه عیش به میدان آمد

پاسداری حرم کردن و آن یاری او

در صف جنگ چو سقّای یتیمان آمد

نه هم از قاسم و عباس و علی اصغر کرد

طمع گندم وی مست و شتابان آمد

نوبت جنگ شد و شاه شهیدان آمد

گفت ای خواهر غمدیده زارم زینب

کا کاکل اکبرم از خون سرش بسته حنا

چونکه او هست خلیل الله و این کوه منا

خواهر اکی رود این واقعه را از یادم

زینبا قامت عباس و علمداری او

صولت حیدر کزار وفاداری او

پسر سعد نه رحمی به علی اکبر کرد

نه حیا از رخ زهرا و نه پیغمبر کرد

شب عاشورا علاوه بر اینکه مردان در میدان سینه زنی تجمع می کنند، زنان نیز در خانه

عهدہ دار مراسم عاشورا در پای گھوارہ علی اصغر کہ با پارچہ های رنگین تزیین شدہ بہ عزاداری مشغول می شوند. زنان در حالی کہ دور تا دور گھوارہ را احاطہ کردہ اند بہ طور نشستہ سینه می زنند. يك نفر و گاهی بہ نوبت چند زن تکخوانی می کنند و بقیہ جواب می گویند. برخی از اشعار مجلس زنان عبارت است از:

۱- لایی لایی از سفر برگشته رودم

محو سیمای برادر گشته رودم

شیر پستان مادر نخورده رودم

دو دست عباس از تن جدا شد

اصغر نشان تیر بلا شد

لایی لایی از سفر برگشته رودم

محو سیمای برادر...

شاهان نظر کن بر شاهزادہ

اصغر فتادہ از گھاوارہ

پستان مادر از دست دادہ

لایی لایی از سفر برگشته رودم

محو سیمای برادر

۲- رودم اصغرم لای لای تاج سرم لای لای

علی اصغر نخورده شیر زدنش پارہ تیر

علی اصغرم لای لای...

رود اصغر صغیر من اصغر نخورده شیر من

علی اصغرم لای لای...

همبازی سکینہ ای آوارہ از مدینہ ای

رودم اصغرم لای لای...

۳- صبحدم یکدم مَدَم يك امشب از بہر خدا

تا حسین کشته نگردد در زمین کربلا

کربلا یا کربلا یا کربلای پُر بلا
 تا حسین کشته نگردد در زمین کربلا
 با برادر رفته بودم خاک بر سر آدمم
 صبحدم يك دم مدم يك امشب از بهر خدا
 تا حسین کشته نگردد در زمین کربلا.

در شب عاشورا بساط آتش امام نیز پهن است. ۲ تا ۳ دیگ بزرگ مخصوص پختن آتش امام را بر سر چاله‌های آماده شده قرار می‌دهند و هیزم‌های قطوری را زیر آن می‌گذارند و آب و حبوبات را در دیگ می‌ریزند و زیر آن را آتش می‌کنند. ۲ تا ۳ نفر از مردان و زنان مجرب مسئول طبخ آتش هستند مرتب به آن سر می‌زنند و هر آنچه که باید به محتویات آتش اضافه می‌کنند. آتش امام همان آتش شله قلمکار است که گوشت و انواع حبوبات و سبزی و ادویه‌جات و فلفل و... در آن وجود دارد. این آتش تا ظهر عاشورا باید آماده شود که هیأت سینه‌زنان و جماعت تماشاچیان از آن صرف کنند.

صبح روز عاشورا هنگام طلوع خورشید صدای سنج و دمام در فضای ده طنین‌انداز می‌شود. مردم تك تك روانه محل تجمع می‌شوند و کم‌کم در حالی که پیراهنهای خود را از تن خارج می‌کنند به صف سینه‌زنان می‌پیوندند چون شبهای پیش ابتدا نوحه‌های آغازین خوانده می‌شود و بعد از تکمیل شدن دایره‌ها «سرخون» به وسط میدان می‌آید و نوحه خوانی می‌کند. بعد از انجام سینه‌زنی در میدان هیأت آماده حرکت به خانه نذر داران روستا می‌شود به این منظور هیأت به دسته‌های کوچک ۱۲ - ۱۰ نفری تقسیم می‌شوند و بر اساس مسیری که از پیش تعیین شده به حرکت در می‌آیند. در وسط هر گروه يك نفر تکخوان قرار می‌گیرد و اشعاری که خاص حرکت است می‌خواند و بقیه نیز در جواب، بیت اول هر نوحه را با صدای رسا می‌خوانند.

بعضی از نوحه‌های حرکت عبارتند از:

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - زینب زار گریه کن بهر حسین | آب فرات بسته شد روی حسین |
| ۲ - ای پسر شیر خدا باوفا ابوالفضل | سردار سر از تن جدا باوفا ابوالفضل |
| ۳ - ای وایلا که اکبر گشته شد | صد و اوایلا که اکبر کشته شد |

علاوه بر نذر دارانی که هیأت باید به خانه‌هایشان بروند و سینه بزنند، عده‌ای نیز نذر دارند که

در آن روز چیزی را خیرات کنند بدین مناسبت يك یا چند نفر چای، شربت یا نان داغ را در میان مردم می‌گردانند و آنچه که نذر کرده‌اند بین مردم تقسیم می‌کنند.

وقتی هیأت به خانه نذرکننده می‌رسد، در میدانی خارج از خانه یا در حیاط خانه دایرهٔ سینه‌زنی را تشکیل می‌دهند و باز ۲ نوع نوحه‌خوانی توسط سرخون خوانده می‌شود و سینه‌زنی انجام می‌شود. بعد افراد استراحت می‌کنند و آنچه که برای خوردن و نوشیدن در میان مردم می‌گردانند بر می‌دارند و می‌خورند. بعد از چندی هیأت با ندای «ای اهل عزا خدا نگهدار» خانه را ترك می‌کنند و در گروه‌های کوچک به محل بعدی می‌روند.

بعضی از خانواده‌ها نیز نذر نوحه‌خوانی شب عاشورا را در پای گهوارهٔ علی‌اصغر دارند. از این نظر وقتی هیأت از کوچهٔ آنها می‌گذرد، گهواره را به میان جمع می‌آورند و به دست سینه‌زنان می‌سپارند. سینه‌زنان گهواره را بر بالای دست می‌برند و ضمن اینکه آن را در هوا می‌چرخانند نوحهٔ علی‌اصغر می‌خوانند.

هیأت وظیفهٔ دیگری نیز به عهده دارد. در صورتی که شخصی قبلاً فوت شده باشد، هیأت به خانهٔ بازماندگان وی می‌رود و همراه با آنان سنگ قبری را که قبلاً آماده کرده‌اند بر پشت چارپایی که با پارچه‌ای سیاه سیاه‌پوش شده است می‌گذارند و راهی گورستان می‌شوند. در بین راه نوحه‌خوانی می‌کنند و سینه می‌زنند و بعد از تعبیهٔ سنگ برگور، گورستان را ترك می‌کنند و مسیر را ادامه می‌دهند.

در ظهر عاشورا سینه‌زنان بعد از رفتن به همهٔ خانه‌های نذر داران به محل تجمع بر می‌گردند و آخرین مرحلهٔ سینه‌زنی را به پایان می‌برند. در مرحلهٔ پایانی، جماعت سینه‌زنان را شوری دیگر می‌گیرد. حرکات دست و پا سنگین و موزون و با انرژی بسیار و صدای نوحه‌خوانی هماهنگ و رسا در فضا طنین‌انداز می‌شود. بالاخره مراسم بعد از «واحد»ی طولانی به پایان می‌رسد. چاووش خوان، چاووش می‌خواند و در پایان بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستد. سینه‌زنان پیراهنهای خود را می‌پوشند و همگی به خانهٔ عهده‌دار مراسم عاشورا می‌روند و بر سر سفره می‌نشینند و آش امام را به نیت قبولی نذر همهٔ نذر داران عاشورا صرف می‌کنند.

بعد از ظهر عاشورا روستا بعد از چند روز و شب آرام می‌گیرد. کوچه‌ها خلوت می‌شود و روستا از تب و تاب می‌افتد. عدهٔ معدودی به گردآوری ظروف و سنج و دمام و علم و کتل

می‌پردازند و بزرگان محل در اتاقی گرد می‌آیند و ضمن استراحت به شمارش وجوهی که از سوی مردم هدیه شده است می‌پردازند. بدین مناسبت پاکت‌های بسته باز می‌شود و نام و مشخصات اهداکننده همراه با مبلغ اهدایی روی کاغذی لیست می‌شود. وجوه مردم برای کمک به هیأت برای جایگزینی هزینه انجام شده و همچنین برای هزینه کردن مراسم سال آینده است که تا آن زمان نزد عهده‌دار مراسم عاشورا باقی می‌ماند. خلاصه کلام اینکه مراسم عاشورا با همیاری جمع شروع می‌شود و با همیاری جمیع مردم محله به پایان می‌رسد.

تعزیه (tazyā) = تعزیه

تعزیه از جمله رسومی است که مردم دوان بنا به علاقه‌ای که به اهل بیت طیبه داشته‌اند، برگزار می‌کرده‌اند و فاجعه کربلا را به صورت عینی به نمایش در می‌آورده‌اند و شقاوت اشقیاء و مظلومیت امام حسین (ع) و اهل بیت او را نشان می‌داده‌اند.

فرم تعزیه به عنوان يك نمایش سنتی در ایران از دوره صفویه باب شده است. اما اینکه از چه زمانی در شهرستان کازرون و بالطبع در دوان بوجود آمده و رونق گرفته است بدرستی نمی‌توان تاریخ معینی را برای آن ثبت کرد. روستای دوان نیز همزمان با شهر کازرون به تعزیه روی آورده است. ابتدا به وسیله خود دوانی‌ها تدارک دیده می‌شده و بعد از ممنوعیت تعزیه در کازرون که بنا به امر رضا شاه صورت گرفته و از طرف آقا شیخ عالی -عالم دوانی- در حدود سالهای ۶- ۱۳۰۵ ه. ش تعزیه در دوان نیز ممنوع شده است. از آن پس دوانی‌ها خود به تعزیه خوانی و تعزیه گردانی نپرداخته‌اند.

بعد از ممنوعیت، تعزیه‌خوانهای غیردوانی (غریبه‌ها) از روستاهای اطراف به دوان می‌آمده‌اند و تعزیه‌خوانی می‌کرده‌اند. این اتفاق در زمانی رخ می‌داده که دستور رضا شاه کمرنگ شده و بار دیگر مردم به صورتی دیگر به سنت دیرینه خود روی آورده‌اند. بنابراین می‌توان تعزیه دوان را به دوره تقسیم نمود. دوره تعزیه دوانی‌ها و دوره تعزیه غریبه‌ها.

تعزیه دوانی‌ها

از تعزیه دوانیها امروزه بجز خاطراتی چند که در یاد پیرمردان و پیرزنان روستا باقی‌مانده

چیزی در دست نیست. نام تعدادی وسیلهٔ تعزیه و جایگاه تعزیه همه چیزهایی است که می‌توان نوشت:

خانه‌ای که به تعزیه گه (ta:zivaga) (تعزیه گاه) معروف شده، دارای حیاط بزرگ و وسیعی است که در آن تعزیه اجرا می‌شده است. هر تعزیه که اجرا می‌شده بانی جداگانه‌ای داشته است. این بانیان افرادی بوده‌اند که نذر می‌کرده‌اند که مجلسی از مجلسهای تعزیه را اجرا کنند و مخارج اجرای آن را تقبل کنند.

مشخصات تعدادی وسایل تعزیه نیز در یادها مانده است، این وسایل عبارت است از، شیرسنگی که از آن به عنوان محافظ امام استفاده می‌کرده‌اند و به طور ثابت در میدان تعزیه گاه قرار داشته است. امروزه این شیرسنگی را از زیر آوار در آورده‌اند و در فبرستان کنار بقعهٔ شاه سلیمان قرار دارد. همچنین از مشک‌ی یاد می‌شود که در زیرزمین تعبیه می‌کرده‌اند. و در تعزیهٔ امام حسین (ع) وقتی که امام می‌خواسته است به دشمن نشان دهد هر کجا اراده کند از زمین آب بیرون می‌جهد، شمشیرش را به دل مشک فرو می‌کرده و با فشاری که با پا بر نقطه‌ای که مشک قرار داشته می‌آورده است، آب از زیر خاک بیرون زده است. بنا به گفتهٔ اهالی روستا در تعزیهٔ دوان غیر از شمشیر از تفنگ نیز استفاده می‌کرده‌اند. جنگ با تفنگ یک نمایش بیاد ماندنی بوده است که دو گروه امام خوانها و شمرخوانها وقتی با هم مواجه می‌شده‌اند به طرف هم حمله می‌کرده‌اند و وقتی از بغل یکدیگر می‌گذشته‌اند تیر هوایی شلیک می‌کرده‌اند. مهارت و احتیاط در شلیک تیر هوایی بسیار بوده است زیرا تماشاگران روی پشت بامهای مشرف به میدان تعزیه در خطر اصابت تیر قرار داشته‌اند. همچنین از چماقی گفته می‌شود که در تعزیهٔ عبدالله عقیف به عنوان سلاح، در دست شبیه عبدالله عقیف بوده است.

قبل از اجرای تعزیه، چند نفری سنج و دمام علاوه بر نقشی که در مراسم عاشورا و عزاداری مردم داشته نقش خبردهی نیز داشته است و بدین وسیله مردم را از اجرای تعزیه باخبر می‌کرده‌اند. میدان تعزیه حال و هوایی جدا از نقاط دیگر روستا داشته است. دیوار تعزیه گاه را پارچه‌های سیاه می‌بسته‌اند و علم‌های سیاه و سبز را بر سردیوارهای تعزیه گاه می‌افراشته‌اند. در میان میدان تعزیه سکویی که معمول تعزیه است وجود نداشته، و تنها مقداری کاه در کف تعزیه گاه ریخته می‌شده که این نیز نشانهٔ عزاداری بوده است. اشعار تعزیه چون نوحه‌های امروزی که توسط افراد غیردوانی سروده شده بود به زبان فارسی خوانده می‌شده است.

کُتلی (kotali) = شبیه‌خوانی

بعد از ممنوعیت تعزیه در دوان، مردم کتلی می‌گرفته‌اند. کُتلی کاروان عظیمی بوده که پیشایش دسته‌های سینه‌زنی به حرکت در می‌آمده است. در کُتلی اسبهای زیادی را با پارچه‌های رنگین تزین می‌کرده‌اند و بر هر کدام نوجوانی که لباسی سیاه بر تن داشته سوار می‌کرده‌اند که نشان دهنده اهل بیت بعد از اسارت بوده است. همچنین شبیه امام حسین (ع) را در تابوتی می‌خوابانده‌اند. به طوری که سرش از دید تماشاگران پنهان بماند. شبیه علی‌اکبر را با کلاه‌ی که شمشیری از دو نقطهٔ پس و پیش گذشته بود و نشان از فرق شکافتهٔ او بود نشان می‌دادند. شبیه شیر «فضّه» نیز تختی قرار داشت و در حالی که در پوستی رفته بود مرتب مقداری گاه را که بر کف تخته ریخته شده بود بر سر می‌ریخت و بدین وسیله عزادار بودن خویش را نشان می‌داد. گهوارهٔ علی‌اصغر بر تختهٔ دیگری قرار داشت و کودکی در حالی که با بادبزنی گهواره را باد می‌زند و گهواره را تکان می‌داد نوحهٔ زیر را می‌خواند:

ای اصغر صغیر من، اصغر نخورده شیر من ای اصفرم لای لای تاج سرم لای لای.
شبیه حضرت سکینه (س) نوجوانی بود که لباسی سیاه بر تن داشت و به دنبال اسب امام حسین می‌دوید و نوحهٔ زیر را می‌خواند:

ای ذوالجناح خونین کوباب تاجدارم برگو به من که چون شد باب بزرگوارم
در میان اسبهایی که تزین شده بودند اسبی سیاه‌پوش به عنوان ذوالجناح قرار داشت که سواری بر آن نبود. به وسیلهٔ بَقَم (مادهٔ قرمز رنگ) لکه‌های قرمزی را روی اسب دیگری که با پارچهٔ سفیدی پوشانده بودند نقش کرده بودند و کبوترهای سفید با لکه‌های قرمز روی آن قرار داده بودند و تیرهای کوچکی که روی پارچه آویخته بودند در میان اسبها بود که نشان‌دهندهٔ اسب بدون سوار بود. شبیه اشقیاء مثل یزید، عبیدالله زیاد، ابن سعد و... لباسهای قرمز می‌پوشیدند و جنگ‌افزارهای زیادی را به خود می‌آویختند و بر اسبهای آذین بسته سوار می‌شدند. شبیه شمردی الجوشن نیز صورتی سیاه داشت که زنجیر به گردن آویخته شدهٔ امام زین‌العابدین (ع) و اهل بیت را به دست داشت و در حالی که آنها را به دنبال خود می‌کشید با شلاقی می‌زد. اهل بیت یکصدا و هماهنگ نوحهٔ زیر را می‌خواندند:

ای شمر پُر جور و جفا ظالم امان از تشنگی
ای کافر دور از خدا ظالم امان از تشنگی

شبه حضرت عباس در حالی که دست راستش را در زیر لباس پنهان کرده بود و مشکى به وسیله طنابى به گردن آویخته بود نیز در میان کاروان بود. کتلى در واقع فرم دیگری از تعزیه بوده است که می توان آن را تعزیه در حرکت نامید، زیرا تعزیه نمایش واقعه جانگداز کربلا بود و کتلى نیز همین پیام را با خود داشت.

تعزیه غریبه‌ها

بعد از منع تعزیه در دوان و رکودی چند ساله و بعد از جایگزینی کتلى به جای تعزیه، کم کم رسم بر این شد که از روستاهایی چون کلانی، عبدوی و بالستان واقع در بخش کوهمره کازرون، افرادی به دوان می آمدند و تعزیه خوانی می کردند. البته تعزیه غریبه‌ها به قدر تعزیه دوان مفصل و باشکوه نبوده است. در دوره تعزیه غریبه‌ها بجز میدان تعزیه گاه، تعزیه را در میدان مسجد اسفندیاری و محوطه حیات الغیب نیز اجرا می کردند. همچنین تعزیه غریبه‌ها منحصر به ایام محرم نمی شد بلکه طی سال به مناسبتهای دیگری نیز تعزیه برگزار می کردند.

در زمانی که تعزیه خوانهای غریبه به دوان می آمدند، مردم علاوه بر تأمین وسایل مورد نیاز آنان به آنها مسکن و غذا می داده اند که در رفاه باشند و بهتر بتوانند به وظیفه دینی خود عمل کنند. تعزیه خوانهای کلانی و عبدوی در کار تعزیه خوانی مهارت کافی داشته اند و نوحه های خود را از حفظ می خوانده اند.

هنگام بازگشت تعزیه خوانها از دوان، مردم در حد توان خود به آنها کمک می کردند و با احترام آنان را بدرقه می نمودند.

روضه خوانی در ایام محرم و صفر

در ماه محرم علاوه بر مراسم دهه عاشورا مجالس روضه خوانی نیز برگزار می گردد. مراسم روضه خوانی معمولاً بعد از دهه عاشورا شروع می شود و تا پایان ماه صفر ادامه می یابد.

در دوان دو نفر روضه خوان هستند که در مجالس روضه خوانی به منبر می روند. البته گاهی نیز کسانی از کازرون یا روستاهای دیگر به دوان می آیند و به منبر می روند و در پایان ماه صفر با بدرقه دوانی ها از دوان می روند.

خانواده‌های دوانی به مناسبت‌های مختلف نذر می‌کنند که شبهایی از ماه محرم یا صفر مجالس روضه‌خوانی تدارک می‌بینند، و هر آنچه که مورد نیاز است، مثل قلیان، وسایل چای، فرش، منبر و... یا از وقفیات امام‌زاده شاه سلیمان استفاده می‌کنند یا از خانه‌های اقوام و همسایه تهیه می‌نمایند.

معمولاً در هر شب بیش از ۲ مجلس روضه‌خوانی در ده برگزار نمی‌گردد تا دو نفر روضه‌خوان بتوانند در هر دو مجلس شرکت کنند. چون روضه‌خوانی از سالها پیش تاکنون در خانواده‌ها برگزار می‌شده زمان مجالس هر خانواده مشخص شده و روضه‌خوان‌ها می‌دانند که چه شبهایی چه خانواده‌هایی روضه‌خوانی دارند.

برگزاری روضه‌خوانی در هر شب توسط شخصی با ذکر که قبل از مجلس روضه بر پشت‌بام همان خانه صورت می‌گیرد، به اهالی خبر داده می‌شود معمولاً این شخص هر شب به دو خانه‌ای که روضه‌خوانی دارد می‌رود و در حالی که چند نفر نوجوان و جوان محل در کنارش قرار می‌گیرند ذکر را با صدای رسا شروع می‌کند.

حسینا یا حسین یا حسین

قالو اَلدَام کی حسین

ای تشنه کام بی‌کس من یا حسین	ای تشنه کام بی‌کس من یا حسین
ای تشنه کام بی‌کس من یا حسین	ای نونهال نو رس من یا حسین
ای تشنه کام بی‌کس من یا حسین	ای سرگردان بی‌کس من یا حسین
ای تشنه کام بی‌کس من یا حسین	ای خواهر زینب نمیرد یا حسین

یا حسین... یا حسین...

بعد از ذکر، همگی صلوات می‌فرستند و از پشت‌بام به پایین می‌آیند. از این پس مردم به طرف خانه‌ای که روضه در آنجا برگزار می‌گردد روانه می‌شوند. روضه‌خوانی اگر در تابستان برگزار شود، حیاط خانه را مفروش به قالی و زیلو و... می‌کنند. در گوشه‌ای از حیاط بساط چای و قلیان برقرار می‌شود و دو نفر هر یک متصدی یکی از دو وسیله پذیرایی می‌شوند. در کنار هر یک از دو نفر قلیان چاق‌کن یا چای دم‌کن یک یا دو نفر هستند که وظیفه دادن قلیان به آدمهای قلیانی و چای به افراد درون مجلس را به عهده دارند. در شبهای جمعه یا شبهایی که وفات امامان و معصومین

است حلوا، خرما: زوگشو (zavu gošu) (مخلوطی از آرد بوداده و شکر) نیز تقسیم می‌شود. زنان نیز در گوشه‌ای از حیاط به دور از مجلس مردان به پای وعظ معمین می‌نشینند و فیض می‌برند.

رسم آریسی (âris -i) = مراسم عروسی

در گذشته ازدواج در روستای دوان درون فامیلی یا درون طایفه‌ای بوده است. کمتر اتفاق می‌افتاده که دختر را به غریبه شوهر دهند. جمعیت خانواده‌ها زیاد بوده و فاصله سنی افراد کم. از این نظر همیشه دو زوجی که از نظر سن ازدواج به هم نزدیک باشند وجود داشته است. اغلب دختر عموها برای پسر عموها، دختر خاله‌ها برای پسر خاله‌ها یا پسر دایی‌ها، دختر عمه‌ها برای پسر دایی‌ها و برعکس، در بدو تولد ناف بُر می‌شده‌اند، که در طول زندگی تا زمان ازدواج بین فامیل مطرح بوده است.

ناف بُر شدن دختر برای پسر که هنوز هم کم و بیش در بین مردم وجود دارد، آدایی دارد که به این قرار است: در خانواده یا فامیل وقتی دختری به دنیا می‌آید، مادری که صاحب پسری در حدود دو - سه ساله است، پیشنهاد می‌کند که ناف دختر را به نام پسرش ببرند. با جواب مثبت مادر یا پدر دختر این امر صورت می‌گیرد. بنابراین مادر پسر در همان روزهای بعد از تولد نوزاد، یک جفت گوسواره یا النگو... را به عنوان نشانه همراه با مقداری پول برای ماما به خانه مادر دختر می‌برد و بدین ترتیب همسر آینده پسرش را انتخاب می‌کند. اگر چه مردم به این پیمان پایبندند، اما گاهی نیز به دلایل مختلف به هم می‌خورند و قضیه ناف بُر متفی می‌گردد.

شَرَت کنون (šart konun) = شرط کنون (نامزدی)

چون پسر به سن ازدواج می‌رسد، در صورتی که برایش از دختران فامیل، دختری را ناف بُر نکرده باشند، پدر و مادر به فکر یافتن دختری از فامیل بر می‌آیند. ابتدا با پسر به مشورت می‌نشینند؛ اما از آنجا که خجالت مانع انتخاب و اظهار نظر از سوی پسر می‌شود، انجام آن را به عهده پدر و مادر می‌گذارد. پدر و مادر از آن پس وکیل می‌شوند که اقدامات لازم را به عمل آورند. از این رو بعد از در نظر گرفتن دختری از فامیل، موضوع را با یکی از معتمدان خود در

میان می‌گذرانند و از او می‌خواهند که به خانه پدر دختر برود و دخترشان را خواستگاری کند. مردم معتقدند که اگر بر سر راه قاصد سگ قرار گیرد آن را به فال نیک گیرد و به مأموریتش ادامه دهد، ولی در صورتی که گربه بخصوص گربه سیاه قرار گیرد برگردد و رفتنش به خانه مورد نظر را به وقت دیگری موکول کند.

این قضیه چون باید نزد افراد تا هنگام رضایت دادن پدر دختر پوشیده بماند، با هیچکس دیگری مطرح نمی‌شود. بنابراین وقتی فرد فرستاده شده به خانه پدر دختر می‌رود، سه حالت پیش می‌آید. یا پدر دختر همان موقع رضایت می‌دهد و می‌گوید خوشحال می‌شویم که چنین وصلتی صورت گیرد. یا می‌گوید جواب را یکی دو روز دیگر عرض می‌کنیم تا با دیگران هم صحبت شود و نظر مادر و دختر هم جویا شود؛ و یا اینکه در همان موقع جواب منفی می‌دهد آنهم غیرمستقیم که مثلاً حالا موقع شوهر کردن دخترش نیست و از این قبیل دلایلها. در این صورت وقتی که قاصد بازگشت، نتیجه را به خانواده پسر می‌دهد. بنابراین قرار می‌شود که قضا یا را منتفی تلفی کنند، چرا که معتقدند مایه آبروریزی خواهد شد. از این نظر پدر پسر به مادر و فرد معتمد می‌گوید: همینجش به بردی هونسی آری (haminjo - š ya: bard - i hunesi ari) یعنی همین جا یک سنگی بگذار بر رویش، یا شتر دیدی، ندیدی. و قضیه به همین جا خاتمه می‌یابد. گویی اقدامی نشده است.

در صورتی که جواب مثبت باشد وقتی را برای خواستگاری رسمی تعیین می‌کنند که معمولاً به هنگام شب انجام می‌شود. شب هنگام چند نفر از بزرگان فامیل پسر به خانه دختر می‌روند. بعد از سلام و تعارفات، بزرگ خانواده پسر ابتدا شروع به سخن گفتن می‌کند و با استناد به قول خدا و پیغمبر خدا و ائمه اطهار (ع) بتدریج وارد موضوع خواستگاری می‌شود. پدر عروس نیز سخنانی در همین باب مطرح می‌کند و بعد از توافق طرفین مادر دختر شیرینی از قبل آماده شده را پیش روی حاضران می‌گیرد و همه دهانشان را شیرین می‌کنند. از این پس دیگران نیز در جریان خواستگاری قرار می‌گیرند.

پس قواله (Pas qavâla)، = (مهریه) و شیربها و زمان عقد و ازدواج نیز در مجلسی دیگر و با حضور نزدیکان عروس و داماد تعیین می‌گردد. در همین مجلس است که خانواده داماد مجموعه‌ای از شیرینی و کله‌قند و تغلات و قواره‌ای پارچه و احتمالاً قطعه‌ای طلا برای عروس آینده‌شان تدارک می‌بینند و به ارمغان می‌برند. و جشنی کوچک برگزار می‌کنند. مهریه معمولاً ملك و اموال

غیرمنقول مثل باغ و خانه و زمین و وسایل زندگی مثل ظروف مسی، همراه با يك جلد کلام الله مجید، آینه شمعدان و طلا و لباس و... می‌باشد. املاک و اجناس تعیین شده در دو برگ فهرست می‌شود که يك برگ نزد پدر داماد و برگ دیگر نزد پدر عروس نگهداری می‌شود. زمان نامزدی تا عقد و ازدواج بنا به شرایط دو خانواده متفاوت است بعضی‌ها چند روز یا چند هفته بعد از رسم نامزدی مراسم عقد و ازدواج را برگزار می‌کنند و بعضی‌ها تا ۶ ماه و يك سال و گاهی بیشتر نامزد می‌مانند.

نومزادی (numzâdi) = نامزدی

اگر فاصله مرحله نامزدی تا عقد و عروسی زیاد باشد به مناسبت‌هایی خانواده داماد تحفه‌هایی برای عروشان تهیه می‌بینند و برایش می‌برند. همچنین خانواده عروس نیز به مناسبت‌های مختلف هدایایی برای دامادشان می‌برند. هدایایی که خانواده داماد برای عروس می‌برند به مناسبت‌هایی چون: عید نوروز، روزه‌داری غیر ایام رمضان و... است. در این روزها مادر داماد مجمعه‌ای از شیرینی، تنقلات، کله‌قند و قواره پارچه، قطعه‌ای طلا و... تهیه می‌بیند و برای عروس به خانه‌شان می‌برد. هدایای خانواده عروس نیز به مناسبت فصل درو به داماد داده می‌شود. بدین جهت در گذشته که کشاورزی روستا رونق داشت و مردم برای درو غله حدود ۲۰ تا ۳۰ روز در صحرا می‌مانند و به ده بر نمی‌گشتند، مادر عروس مجمعه‌ای از مرغ بریان شده و نان و حلوا و مچ پیچ (moč pe:c) و بغل‌کش (beqal keš) (پارچه دوخته شده شبیه استین) و پاتاوه (pâ tâva)، (ساق‌بند) و از این قبیل تهیه می‌کرد و شب قبل از رفتن داماد به صحرا به خانه‌شان می‌بردند (این وسایل برای جلوگیری از زخمی شدن دست و پای دروگر هنگام درو بود) خانواده داماد نیز در جواب محبت آنان هدیه‌ای را به عروس می‌دادند. داماد بعد از چند روز که از رفتنش به صحرا می‌گذشت يك دسته گندم خوشه درشت را دسته‌بندی می‌کرد و برای نامزدش به روستا می‌فرستاد. همچنین شب بعد از بازگشتن از صحرا، داماد سر و صورتی را صفا می‌داد و به خانه نامزدش می‌رفت و بعد از يك ماه دوری دیدار تازه می‌کرد.

آغدکنون (ağd konun) = عقدکنان (مراسم عقد)

هنگام فرارسیدن موسم عقد هر دو خانواده به دست و پا می‌افتند که مجلس عقد را هر چه بهتر

برگزار کنند. مجلس در میان هلهله و شادی جوان‌ها بخصوص دختران و زنان و سلام و صلوات بزرگترها برگزار می‌گردد. در خانه عروس، عروس را که لباس سبز رنگ عقد پوشیده، بزرگ کرده و صورتش به وسیله روبنده کاملاً پوشیده است در اتاقی می‌نشانند و در کنارش قطعه‌ای نمک سنگ به عنوان اینکه چشم زخم به او نرسد و سنگ يك منی به عنوان اینکه عروسی سنگین و رنگین باشد قرار می‌دهند. همچنین در پیش روی وی مجموعه‌ای می‌گذارند که در آن يك جلد کلام الله مجید، يك کله‌قند، يك آینه، چندین بشقاب محتوی حنا، گردو و بادام، شیرینی و کلوچه و مقداری زنجبیل، دارچین و ادویه عطاری است. همچنین یک مشربۀ آب که در آن برگهای مورد و گلبرگهای گل محمدی است و نیز بشقابی که در آن ۴ تا ۶ تخم مرغ رنگ شده قرار دارد در پیش روی او قرار می‌دهند.

دختران و زنان با لباسهای رنگارنگ و زیبا دور عروس حلقه می‌زنند و مرتب ترانه‌های مخصوص عروسی می‌خوانند و با دست‌افشانی و هلهله به شادی و سرور می‌پردازند. در میان آنان يك نفر سرخون (تکخوان) شعرهای محلی را می‌خواند و بقیه به او جواب می‌دهند. حاضران به محض ورود عاقد ساکت می‌شوند و عاقد بعد از گرفتن قرارداد فی مابین آن را در دفتر ثبت و بعد خطبه عقد را جاری می‌کند و يك تا ۳ بار و گاهی ۵ بار مشخصات عروس و کلیه املاک و اجناسی را که به عنوان مهریه تعیین شده است بر زبان می‌آورد. در صورتی که عروس در سومین بار کلمه «بله» را بسر زبان نیاورد، قطعه‌ای طلا از طرف مادر عروس به عنوان زر زوونی (zer-e zavun-i) = (زیر زبانی) به او داده می‌شود در این صورت عروس باید در بار پنجم به نیت پنج تن آل عبا «بله» دهد. در این وقت با کِل زدن پیاپی زنان و دختران بله گفتن عروس اعلام می‌گردد. بعد از بله گفتن عروس، مادر عروس یا داماد و اطرافیان بشقابهای شیرینی را بین مردم می‌گردانند. در گذشته حق قدم عاقد یک کله‌قند، مقداری شیرینی و نبات و يك دستمال ابریشمی و مقداری پول بود، که بعد از مراسم عقد با عزت و احترام به وی داده می‌شد.

آریسی (aris - i) = مراسم عروسی

در گذشته تا سه دهه قبل عروسی‌های دوان حدوداً ۳ روز به صورت سنتی و بسیار مفصل انجام می‌شد امروزه کمتر افرادی هستند که چنان خرجی را متحمل شوند و جشنی چنان مفصل

بگیرند. مراسم عروسی دوان طی مراحل مختلفی انجام می‌گرفت. این مراحل هر يك در روزی معین و طی آدابی مشخص صورت می‌گرفت که به طور خلاصه در زیر می‌آوریم.

ورود مـ تر (me:tar) = (نوازنده) به روستا

يك روز قبل از انجام مراسم رسمی، میدانی را که نزدیک خانه داماد بود، از سنگ و خار و خاشاک تمیز می‌کردند و بر نقطه‌ای بلند که مشرف بر میدان بود به عنوان جایگاه مـ تر، بیون (biyun) = (سیاه چادر) برپا می‌کردند. قبلاً گروه نوازندگان را که در کازرون مسکن داشتند، خیر کرده و آنها را به عروسی دعوت می‌کردند. روز معین افراد مـ تر هر يك سوار بر چارپا و بعدها که اتومبیل به دوان در رفت و آمد بود با ماشین وارد روستا می‌شدند. با ورود مـ تر به ده مراسم عروسی رسماً شروع می‌شد. آنها از بدو ورود به روستا تا رسیدن به خانه داماد در کوچه‌ها به نواختن آهنگهای شاد می‌پرداختند. مردم نیز به دیدن آنان از خانه‌ها خارج می‌شدند و آنان را همراهی می‌کردند. نوازندگان بعد از رسیدن به خانه داماد استراحت می‌کردند و بعد از خوردن چای و کشیدن قلیان در جایگاه حاضر می‌شدند و مراسم را آغاز می‌کردند. ساز آنان کرنا و دُهل در دو اندازه کوچک و بزرگ بود. نواهایی که می‌نواختند متفاوت بود. گاهی نوای چوبی (cupi) = (رقص) که خود دارای ریتمهای مختلف بود می‌نواختند و زنان و مردان در يك صف و در يك دایره دستمال بازی می‌کردند و گاهی نوای ترکه‌بازی (tarka bâzi) = (چوب بازی) می‌نواختند. این نوا مخصوص مردان بود. بازی ترکه‌بازی اگر چه نوعی رقص بود اما این رقص، رقصی رزمی بود که دو نفر با چوبهای حمله و دفاع به مصاف هم می‌رفتند. این بازی اگر چه خشن بوده است اما به دلیل جذابیتی که داشت، جوانان علاقه خاصی به آن داشتند زیرا با رفتن به میدان، شجاعت و شایستگی خود را به نمایش می‌گذاشتند. ضربه زدن به رقیب و در عین حال ضربه نخوردن از او مایه افتخار و مباهات بود. در بازی ترکه‌بازی اگر چه يك چوب و گاهی دو چوب بلند و راست (حدود ۲ متر) عامل دفاعی شخص دفاع‌کننده بود، اما از آنجا که ضربه‌های ترکه بی‌محابا به ران و ساق پا فرود می‌آمد برای جلوگیری از ضربه، بازیگران ساق‌بند به ساق پا تا زانو می‌پیچیدند و پاچه شلوار خود را روی آن می‌کشیدند.

در رقص چوبی که بیشتر مخصوص زنان بود، زنها با لباسهای عجیبی (دامنهای بلند و پُرچین)

می رقصیدند. رقصیدن با لباسهای عجمی جلوه دیگری به رقص می داد. از این روزنان اغلب يك دست لباس عجمی که شاید در گذشته لباس محلی و سنتی شان به حساب می آمد، در خانه نگهداری می کردند و در چنین ایامی آنها را می پوشیدند. گاهی مردان نیز به صف رقصندگان می پیوستند و هماهنگ با آنان دستمالها را در هوا می چرخاندند و قدمها را به جلو و عقب بر می داشتند.

هر شب بعد از صرف شام، مجلس رقص و شادی ادامه داشت. اما این بار فضا با فضای رقص چوبی و ترکه بازی تفاوت می کرد. نوازندگان در پشت بام که فرش شده بود می نشستند و با تار، ویلن و تنبک آهنگهای مجلسی می نواختند و ترانه هایی که اغلب آهنگ لُری داشت و با گویش لُری بود می خواندند و یکی دو نفر از جوانان همراهشان نیز می رقصیدند. شبها این مجلس تا خروس خوان ادامه داشت.

باروزی (bâruzi) = رسم هیزم گردان

صبح روز دوم جشن، مردم ده بعد از طلوع آفتاب، از روستا به دامنه کوه کیره سو (kera:su) می رفتند و منتظر جوانانی که شب برای آوردن هیزم به کوه رفته بودند می شدند و تا آمدن آنان از کوه به شادی می پرداختند. نوازندگان نیز که هر يك سوار بر چارپایی بودند، بدانجا می رفتند و بنای نواختن را می گذاشتند. این رسم بدین گونه انجام می شد که جوانها باید به کوه بروند و هر يك بار هیزمی را گرد آورند و بار چارپای خود کنند و قبل از دیگران به ده برگردند. این کار به شکل يك مسابقه انجام می شد. هر چه افراد فرزتر و زرننگ تر بودند، بیشتر مورد توجه قرار می گرفتند حدود ساعت ۹ تا ۱۰ صبح قافله هیزم آوردگان از پیچهای راه کوه که مشرف بر روستاست دیده می شدند. مادر داماد يك دستمال ابریشمی به گردن چارپای اولین کسی که به جمع مردم می پیوست می بست. بقیه جوانان نیز با چارپای خود به روستا می رسیدند. خانواده افرادی که به کوه رفته بودند تکه هایی از پارچه های رنگین با خود آورده و به محض رسیدن فرزندشان پارچه ها را به او می دادند که روی بار پهن کند و چارپای خود را بیاراید. علاوه بر پارچه رنگی به پیشانی چارپا آینه آویزان می کردند و به ساق چارپا دستمالهای رنگی می بستند. بعد از رسیدن همه جوانان و آراستن چارپایشان نوازندگان روانه ده می شدند. مردان و زنان

رقصنده در پیشاپیش و بقیه مردم به دنبال آنان روانه می شدند. رسم بر این بود که افسار چارپا را کودک یا نوجوانی بدست گیرد و معمول نبود که نان آور خانه یا سرپرست خانواده افسار را بدست گیرد. در میان راه، مردم ده از خانه هایشان بیرون می آمدند و کل (kel) زنان و هلهله کنان به شادی آنان پاسخ می گفتند. به محض رسیدن به خانه داماد مادر یا خواهر داماد با دستمالهای رنگارنگ به استقبال می آمد و به گردن هر چارپا يك دستمال می بست و ضمن این کار ابر از قدردانی می کرد. در جلوی خانه داماد پارچه های روی چارپا را بر می داشتند و آنگاه هیزم ها را به نسبت بین خانه عروس و داماد تقسیم می کردند. يك یا دو بار نیز به خانه کدخدا می فرستادند. در آن روز جوانانی که هیزم آورده بودند در خانه داماد به ناهار دعوت می شدند. این رسم علاوه بر شور و شعفی که در شرکت کنندگان پدید می آورد، يك همیاری عمومی برای تأمین سوخت مورد نیاز روزهای جشن بود.

صَجمه گردون (majma garden) = مجمه گردان

رسم مجمه گردان هم یکی دیگر از رسمهایی است که روز دوم عروسی اجرا می شد. هر يك از نزدیکان عروس و داماد مجمه ای تهیه می دیدند که در موعد مقرر به خانه داماد ببرند. به این منظور در يك مجمه مسی بزرگ تعدادی بشقاب محتوی شیرینی، نبات، انجیر، گردو، بادام و تنقلات دیگر می گذاشتند و کله قندی را در میان مجمه قرار می دادند و پارچه توری رنگی روی آن می انداختند.

م- تر از خانه عروس همراه با کسانی که مجمه ای گرفته و لباس داماد را در آن قرار داده بودند شروع به نواختن می کرد و در کوچه ها به حرکت در می آمد. از هر کوچه که می گذشت، کسانی که مجمه گرفته بودند به جمع مجمه گردانان می پیوستند و ادامه مسیر می دادند. در این مراسم که بیشتر توسط زنان و دختران اجرا می شد، دختران و زنان رقصنده پیشاپیش می رقصیدند و پیش می رفتند. وقتی به جمع حاملین مجمه نگاه می کردی موجدی از رنگهای گوناگون به چشم می خورد که انسان را به شوق می آورد. پیشاپیش شرکت کنندگان مردی با چوبدستی در حرکت بود. این مرد حافظ نظم کاروان بود و به احدی اجازه نمی داد که نظم را به هم بریزد.

عده ای به دلخواه دو مجمه می گرفتند. یکی برای عروس و دیگری برای داماد. بعد از گذشتن

از کوچه‌های ده و پیوستن همهٔ مجمعه‌داران، به طرف خانهٔ داماد می‌رفتند. وقتی به خانهٔ داماد می‌رسیدند تعداد مجمعه‌ای که برای داماد بود به خانه می‌بردند و بتیبه که مربوط به خانهٔ عروس بود همراه با مجمعه‌ای که مادر داماد گرفته بود و حامل لباس عروس بود در میان ساز و آواز و شادی به خانهٔ عروس می‌بردند. این رسم نیز با گردآوری شیرینی و تنقلات، همیاری جمعی برای تأمین شیرینی عروسی بود که به عروس و داماد هدیه می‌کردند.

سیر تراشون و شبباش (ser terāsun - sabbās) = سیر تراشیدن و شادباش

بعد از مجمعه گردان رسم سیر تراشان انجام می‌شد. به منظور صفا دادن به سرو صورت داماد، در وسط میدان عروسی چارپایه‌ای می‌گذاشتند و داماد را بر آن می‌نشاندند و در حالی که سلمانی ده سر و صورت او را اصلاح می‌کرد، مردم گرداگرد او به ترانه خوانی و دست‌افشانی می‌پرداختند. بعد از اصلاح داماد مردم به افتخار داماد شبباش، شه‌باش یا شادباش می‌کردند. رسم چنین بود که هر کس به فراخور حال خویش مبلغی که عمدتاً اسکناس بود به سلمانی می‌داد. سلمانی نیز اسم و رسم هدیه‌کننده و مبلغی که داده بود با صدای بلند اعلام می‌کرد که مثلاً «حسین خالو کرم یک نوت (اسکناس) یک تومنی» با اعلام سلمانی و نشان دادن اسکناس مردم هورا می‌کشیدند و کف می‌زدند. در میان مردم، نزدیکان به عروس و داماد مبلغ بیشتری را هدیه می‌کردند. مادر و خواهر عروس و داماد غیر از پول سکهٔ طلا (اشرفی) نیز هدیه می‌کردند.

این رسم تا آخرین نفری که هدیهٔ خود را می‌داد ادامه داشت. در پایان مبالغ گردآوری شده به پدر داماد داده می‌شد. پدر داماد نیز به عنوان پاداش و مزد، مبلغی از مبالغ گردآوری شده را به سلمانی می‌داد. این رسم نیز چیزی جز حمایت دست جمعی از داماد و خانوادهٔ او به دلیل جبران مخارجی که در این ایام کرده بود نبود.

هنابندون (hanā bandun) = حنابندان

در شب دوم جشن بعد از تاریک شدن هوا عده‌ای از خانوادهٔ داماد با مجمعه‌ای که در آن ظرفی از حنای خیسانده و دستمالهای سه گوش گلدوزی شده موسوم به دس و پاوندون (dass-o pavandun) قرار داشت، با دست‌افشانی و ترانه خوانی به خانهٔ عروس می‌رفتند. راه

تاریکشان را چراغهای چمنی که بر دست چند نوجوان بود روشن می‌کرد. وقتی به خانه عروس می‌رسیدند کِل می‌زدند و هورا می‌کشیدند و با صدای بلند ترانه می‌خواندند. در آنجا ضمن اینکه به دور عروس حلقه می‌زدند و شعر «وی گل حنا می‌بندیم طوق طلا می‌بندیم» می‌خواندند یکی نفر روی دست و پای عروس حنا می‌گذاشت و پارچه‌های سه گوش را روی آن می‌بست. بعد همراه با خانواده عروس که مجمعه‌ای از حنا گرفته بودند به خانه داماد باز می‌گشتند و دست و پای داماد را نیز حنا می‌بستند در تمام طول حنابندان دختران و زنان دمی از ترانه خوانی و دست افشانی دست بر نمی‌داشتند.

هموم روون (hamun rovun) = رفتن به حمام

صبح روز سوم چند زن از خانواده داماد به خانه عروس رفته و همراه با چند نفر از همراهان عروس به حمام می‌رفتند قبلاً به حمامی که معمولاً زن جاافتاده‌ای بود خبر می‌دادند و او نیز حمام را برای حمام عروسی آماده می‌کرد. حمامی هنگام ورود عروس به حمام از او با دود کردن اسپندر و کُندر استقبال می‌کرد و خوشامد می‌گفت. در تمام زمانی که عروس و همراهان وی در حمام بودند، حمامی از آنها با قلیان و شیرینی و میوه و... پذیرایی می‌کرد. حدود ظهر عروس از حمام بیرون می‌رفت. ناهار از طرف خانواده داماد آورده می‌شد و عروس و همراهان او ناهار را در خانه عروس صرف می‌کردند. ناهار حمامی نیز از طرف خانواده داماد نیز همراه با مزد او و شیرینی فرستاده می‌شد. بعد از ظهر عروس را آرایش می‌کردند و او را لباس سفید می‌پوشاندند. لباس عروس گرچه سفید بود اما تکه پارچه‌های رنگین سبز و سرخ که به اندازه کف دست چیده بودند به جای جای لباس می‌دوختند.

آرایش عروس نیز بدین گونه بود که سه گیسوی او را یکی در وسط سر و دو تای دیگر در طرفین می‌چیدند؛ گیسوی وسط را جهت ایجاد چتری (çatri) و گیسوهای طرفین جهت ایجاد پازلفی (pâ zolf-i) (گیسوهای چیده شده را در بالش عروسی قرار می‌دادند). روی پازلفی راری زلفی (ri zolf-i) که مجموعه‌ای زیتی بوده است آویزان می‌کردند. حلقه‌ای نگین دار به نام پتری (patri) را در پره بینی اش می‌نشانند و به میج دستش مناگیر (manâgir) می‌انداختند. همچنین به میج پایش توله (tavla) می‌بستند و انگشتریهای متعددی را که اغلب نقره بودند و نگینشان عقیق،

حذید (hađiđ)، بُوغلی (bôqoli) = بابا قوری ... بود، در انگشتانش می‌کردند. و به گردش نیز هیکل (heykal) می‌آویختند. و دست آخر گل‌بهار (gol bâhâr) = (تاج گل) را روی سرش بالاتر از چتری می‌نشانند. آنگاه عروس را بر صندلی می‌نشانند و زنان و دختران روستا به تماشایش می‌آمدند.

دَمَا وَ رُو (damâ va ru) = رسم رفتن داماد سرچشمه

عصر آخرین روز جشن مراسم زیبا و باشکوهی برگزار می‌گشت که به دَمَا وَ رُو موسوم بود. جوانان روستا برای يك دوره مفصل سوارکاری چارپایان خود را که عمدتاً قاطر بود آماده می‌کردند. اسبی نیز که از بهترین اسبهای روستا بود برای داماد آماده می‌کردند. آن را زین کرده به رکابش پارچه‌های رنگین و دستمالی نیز به گردش می‌بستند طوری که از چارپایان همراه متمایز باشد.

بعد از ظهر مردم در حاشیه جنوبی روستا گرد می‌آمدند. نوازندگان نیز سوار بر چارپایان ساز و دهل می‌نواختند. آخر الامر داماد همراه با چند سوار از کوجه‌های ده به جمع می‌پیوست و بعد از تاخت و تازی که در زمینهای زیر ده می‌کردند روانه چشمه بَرِیا (baryâ) می‌شدند. در آنجا داماد وضو می‌گرفت و دو رکعت نماز حاجت می‌خواند و بعد با همراهی سوارکاران به محل تاخت و تاز بر می‌گشتند. به محض پیدا شدن سوارکاران در پیچ تپه که در پیشاپیش آنان داماد می‌تاخت، مردم هورا می‌کشیدند و کف می‌زدند و نوازندگان آوای مخصوص سوارکاری می‌نواختند. سوارکاران همگی در زمینهای زیر ده به هنرنمایی می‌پرداختند و مایه شور و شغف تماشاگران می‌شدند. بعد از چندی که زمینهای زیر ده در زیر سُم چارپایان به گرد و خاک می‌نشست چند نفر از سوارکاران به کلوبازی (kolu bâzi) می‌پرداختند. نحوه آن به این صورت بود که دو نفر از سوارکاران به کلوبازی با تفنگ از دور به طرف هم می‌تاختند و چون به هم نزدیک می‌شدند تیر هوایی شلیک می‌کردند. این بازی بازمانده رسمی قدیمی بود که به این صورت به زمان حاضر رسیده بود. دقت و مهارت در امر تیراندازی در حال حرکت لازمه این بازی بود زیرا با کوچکترین بی‌دقتی ممکن بود سینه فرد مقابل آماج تیر گردد و عیش و شادی به عزا مبدل شود. بعد از هنرنمایی‌های بسیار، سوارکاران داماد را همراهی می‌کردند. نوازندگان و تماشاگران نیز

به دنبال آنها از کوجه‌ها می‌گذشتند تا به خانه داماد برسند. در میان راه مردم از پشت بام خانه خود بر سر جمعیت گل و مورد می‌ریختند و گلاب می‌پاشیدند.

شو آریسی (i- sov-e âris) = شب عروسی

شب سوم از جشن، شب شام دادن خانواده داماد به اهالی بود و بعد از آن زمان بردن عروس به خانه بخت. در این شب معمولاً مردان ده به شام دعوت می‌شدند. سفره طولی را بر پشت بام می‌گسترده و سینی‌های متعدد چلو و کاسه‌های خورش و ماست و ترشی و سبزی و... را بر آن می‌گذاشتند. مردم دسته‌دسته می‌نشستند و می‌خوردند و سپس بلند شده، برای دیگران جا باز می‌کردند. حدود نیمه‌های شب نوبت به آخرین اقدام مراسم عروسی یعنی بردن عروس از خانه پدر به خانه داماد بود.

معمولاً در آخر شب عده‌ای از خانواده داماد و در رأس آنان پدر و مادر داماد بدون حضور داماد با اسبی آراسته و تزئین شده به خانه عروس می‌رفتند و در حالی که از میان اطرافیان عروس که در بیرون از خانه منتظر بودند می‌گذشتند، وارد خانه عروس می‌شدند. خانواده عروس قسمتی از حیاط را فرش کرده و از آنها استقبال می‌کردند. بعد از صرف شیرینی و شربت، پدر داماد اجازه بردن عروس را می‌خواست. عده‌ای از طرف داماد می‌خواندند:

وی گل آبا و تابشو (voy gol apâva tâ bošu) = ای گل برخیز برویم. بلکه خجالت نکشو (balki xejâlat nakešu) = تا مایه خجالتمان نشود.

عده‌ای دیگر می‌خواندند:

باوی آریس بگو (bâve-ye âris-a bogu) = به پدر عروس بگویید. اجازه هاده تا بشو (ejâza hâde tâ bošu) = اجازه بدهد برویم.

بالاخره بعد از اجازه دادن پدر عروس، عروس بلند می‌شد و دست پدر و صورت مادر و اطرافیان را می‌بوسید و در حالی که می‌گریست آماده رفتن می‌شد. عروس را سوار بر اسب می‌کردند و در حالی که افسار اسب در دست سلمانی ده بود و در دو طرف عروس دوزن جافتاده در حرکت بودند و دختری جوان آینه‌ای در دست روبه عروس گرفته بود و در پیشاپیش می‌رفت عروس را به خانه داماد می‌بردند. عده‌ای در میان جمع تفنگک در دست مرتب تیرهایی شلیک

می‌کردند و عده‌ای نیز در بین راه می‌خواندند و می‌رقصیدند.

عروس چون به در خانه داماد می‌رسید اسب می‌ایستاد. داماد در آستانه در به انتظار ایستاده بود مدتی که می‌گذشت و عروس وارد نمی‌شد از طرف مادر داماد هدیه‌ای به رسم پاندازون (paândâzun) به او داده می‌شد. بعد داماد می‌آمد و زیر بغل عروس را می‌گرفت و او را از اسب پیاده می‌کرد و به درون خانه به حجله که معمولاً اتاقی رو به قبله بود، با پارچه‌های رنگین از کف تا سقف تزئین شده بود می‌برد. بعد از ورود عروس و داماد به حجله مردم ضمن آرزوی سعادت و نیکبختی برای آنها، خداحافظی می‌کردند و آنها را تنها می‌گذاشتند. یکی از زندهای مَن فامیل مشربۀ آبی که بر سر مجمعه عقد بود می‌برد و در حالی که دست عروس روی سر داماد قرار می‌داد و دست داماد بر سر عروس، پاهایشان را با آب مشربه می‌شست و برای آنها آرزوی دوام زندگی و سلامتی و خوشبختی می‌کرد. از آن پس مدعوین به خانه خود می‌رفتند و خانه خلوت می‌شد. پیرزنی در پشت در حجله و مردی تفنگک در دست بر پشت بام می‌نشستند و منتظر بیرون آمدن داماد از حجله می‌شدند. به محض اینکه داماد از حجله خارج می‌شد پیرزن کِل می‌زد و مرد نیز تیرهوایی شلیک می‌کرد. و بدین وسیله خبر تصرف عروس را به اهالی و بخصوص به خانواده عروس می‌داد.

دس بوسی (das bus-i) = رسم دست‌بوسی

فردای عروسی داماد با یکی از بزرگان خانواده خود به منزل پدر عروس می‌رفت و ضمن اینکه دست پدر و مادر زن خود را می‌بوسید، آنان به او تبریک می‌گفتند و هدیه‌ای را نیز به او می‌دادند. وقت مراجعت مادر عروس ظرفی را که پُر از چلو زیره بود همراه با تخم مرغ آب پز شده و کوفته ریزه و حلوا برای عروس خود می‌فرستاد.

بعد از انجام این امر و برگشت داماد، نوازندگان به مدت يك ساعت در حیاط خانه داماد به عنوان پا حجله (pâ hojla) یعنی نواختن در پای حجله، می‌نواختند که پایانبخش مراسم عروسی بود. بعد از آن مزد نوازندگان را همراه با مقادیری شیرینی و تنقلات می‌دادند و با ابراز محبت و دوستی آنها را بدرقه و بساط آنها را از میدان جمع می‌کردند.

واتلِوون (vâ telavun) = طلبیدن عروس و داماد توسط پدر عروس

روز سوم بعد از عروسی، عروس و داماد همراه با خانواده داماد به دعوت پدر و مادر عروس به خانه آنان می‌رفتند. این دعوت معمولاً برای صرف ناهار انجام می‌شد. پدر و مادر عروس در این روز به عنوان اینکه اولین بار پس از عروسی، دخترشان به خانه‌شان آمده است هدیه‌ای را به نام پاندازون (paândâzun) به او می‌دادند. بعد از این مجلس معمولاً تا ۶ ماه عروس به خانه پدر نمی‌رفت و خود را با خوی و خصلت خانواده شوهر وفق می‌داد.

لباس مردم دوان

اگر چه امروزه مردم دوان لباس خاصی ندارند که آنان را از دیگر مردم ایران متمایز کند، اما در گذشته لباس محلی می‌پوشیده‌اند که بی‌شابهت به لباس مردم بختیاری نبوده است. مردم معتقدند که زمان دوان طلسم بوده است بدین معنی که طلسم نوشته‌هایی در چهار نقطه اطراف دوان مطابق با چهار جهت اصلی در زیر خاک پنهان بوده است در نتیجه بیماریها چون وبا، طاعون و... که در جلگه کازرون گاه و بیگاه بیداد می‌کرده و جمع کثیری از مردم را از بین می‌برده به دوان راهی نداشته و به مردم آسیب نمی‌رسیده است. از این جهت مردم اطراف از جمله کازرون برای رهایی از این بلاهای خانمانسوز به دوان پناه می‌برده‌اند و مدت‌ها در آنجا می‌مانده‌اند. از آن پس که زنها و مردان شهری بدانجا رفته‌اند کم‌کم مردم لباس آنها را پوشیده‌اند و به لباسهای محلی و قدیمی خود پشت کرده‌اند.

لباس مردان

- کُله (kola) = کلاه: در گذشته مردان دوان همگی از کلاههای نمدی استفاده می‌کرده‌اند. معمولاً مردم کُرک بزهای خود را از لابلاي موهای چیده شده جدا می‌کردند و به نمدمال می‌سپردند که از آن برایشان کلاه بسازد. شکل این کلاهها نیم‌کره یا استوانه کوتاه بوده است. مردان کلاه را طوری روی سر قرار می‌دادند که موهای دور سر که معمولاً بلند بود از زیر کلاه بیرون بیاید و لبه کلاه را در بگیرد. مردان مسن کلاههایی به شکل مخروط بر سر می‌گذاشتند و به

لبه آن نواری پارچه‌ای می‌پسچیدند.

- **قوا (qavâ) = قبا:** مردان معمولاً قبا می‌پوشیدند. جنس قبای مردان نوعی پارچه به نام دگله (dagla) از نوع قلمکار با گل‌های ترمه‌ای بود. قبای مردان یقه‌باز بود و دو لبه آن توسط بندی که به یک طرف قبا دوخته شده بود و در سوراخ یا دکمه‌ای که در طرف دیگر قبا تعبیه شده بود بسته می‌شد و روی هم قرار می‌گرفت. بعضی‌ها شالی را که هر چه بلندتر و تعداد لایه‌های آن بیشتر بود و زیباتر می‌نمود روی آن می‌بستند.

- **چقه (čeqqa) = چوقا:** چوقای مردان دوان شبیه به چوقای امروزی مردان بختیاری بود با این تفاوت که چوقای دوانی‌ها ساده و از جنس پشم شتر بود. این نوع چوقا را چقه شتری (čeqqa šotor-i) می‌گفتند نوع دیگری از چقه را که نازک و از جنس پشم و کرک بود مردان مسن استفاده می‌کردند که به هنگام نماز خواندن و به مسجد رفتن روی دوش می‌انداختند. در گذشته برای نگهداری چوقا بر روی دوش از طنابی که به زنهاره (zenhâra) موسوم بود استفاده می‌کردند. زنهاره را از پشت می‌آوردند و دو سر آن را از کتف می‌گذراندند و در جلوی سینه به شکل ضربدر از روی هم می‌گذراندند و باز از زیر بغل به پشت می‌بردند و در آنجا گره می‌زدند. معمولاً در دو سر زنهاره دو گلمپون (golompun) = (منگوله) وصل بود که در پشت آویزان می‌ماند.

- **شوا (šavâ) = شلوار:** شلوار مردان دوان دو پاچه بسیار گشاد و از جنس دیت سیاه بود.

- **ملکی (malki) = گیوه:** پوشش پای مردان و حتی زنهای فعالی که در دامداری و کشاورزی مردان را یاری می‌کردند ملکی بود. نوعی از ملکی دارای رویه‌ای از جنس نخ موسوم به ریوار (rivâr) که توسط زنان روستا بافته می‌شد و تختی که از لاستیک چرخ کامیون بریده می‌شد، بود. دیگری از ملکی دارای رویه ریوار و تختی از شِه-وَه (šē:va) بود. شِه-وَه عبارت بود از پارچه‌های نخی که چند تا می‌خورد و به صورت نوارهای یک سانتی‌متری در می‌آمد. این نوارها را به پهلو کنار هم قرار می‌دادند و با سوراخهایی که با میل داغ در آنها بوجود می‌آوردند و از آن سوراخها نخهای محکم موئین «gâtma» می‌گذراندند به هم وصل می‌کردند. در نتیجه به صورت تختی در می‌آمد که لبه‌ای ناهموار داشت. بعد با تیغه‌ای تیز لبه تخت را مرتب می‌کردند و شکل اصلی کف گیوه را بدست می‌آوردند به سازنده شِه-وَه، شِه-وَش (šē:va keš) می‌گفتند،

پوزه و پاشنه تخت این نوع گیوه را از شاخ حیوان درست می‌کردند که از نظر استحکام کمبودی نداشته باشد. بعد ملکی دوز (malki duz) تخت و رویه را به هم می‌دوخت. هر دو نوع گیوه بعد از آمدن کفشهای شهری از رونق افتادند و امروزه کمتر کسی از آنها استفاده می‌کند.

- کُردَک (kordak) = پالتو نمدی: از این پوشش بیشتر چوپانان و افرادی که زمستانها به کوه و صحرا می‌رفتند استفاده می‌کردند. کُردَک بدون آستین و بسیار کلفت و سنگین بود، وقتی شخصی آن را می‌پوشید او را از حرکت باز می‌داشت.

لباس زنان دوان

کلاخچه (kolāxča) = کلاه

کلاه زنان نوعی کلاه پارچه‌ای گلدوزی و قیطان‌دوزی شده بود که فقط روی سر را می‌پوشاند. به دو طرف این کلاه دو رشته نخ دوخته شده بود که در زیر چانه به هم وصل می‌شد و کلاه را روی سر محکم می‌کرد. کلاخچه جنبه تزئینی نداشته زیرا در زیر مکررا (makrâ) قرار می‌گرفته و از دید پنهان بوده است. در واقع نقش عرق گیر داشته و همچنین برای پوشیدن سر و محفوظ بودن آن از سرما بوده است.

مکررا (makrâ) = مقنعه

مکررا پارچه‌ای ضخیم بوده است به نام لمسوک (lamsuk) که زنان به سر می‌انداخته‌اند. مکررا علاوه بر اینکه سر را می‌پوشانده، بدن را نیز تا حدود کمر و شکم می‌پوشانده است. مکرراهای دیگری نیز بعدها مورد استفاده قرار می‌گرفته که از نوعی تور بوده است. این نوع مکررا هنوز می‌توان بر سر پیر زنان روستا دید.

دَسْمال تو پُشُونی (dasmâl-e tu pošuni) = دستمال روی پیشانی

دستمال چهارگوش بزرگی از جنس ابریشم بوده است. این دستمال را که اغلب راه راه سیاه و قرمز بود طوری تا می‌زدند که به صورت نوار پهنی در آید بعد وسط آن را روی پیشانی می‌گذاشتند دو سر آن را به پشت می‌بردند و از روی هم می‌گذراندند و باز به جلو می‌آوردند و روی پیشانی گره می‌زدند.

چادر (câder) = چادر زنان

شبیبه به چادر نمازهای امروزی بوده که از نوعی پارچه به نام سُنْدُز (sondoz) تهیه می‌شد. پارچه دیگری به نام میسور (meysur) نیز بوده است که اغلب دارای رنگ سیاه بوده برای اینکه رنگ سیاه آن را ببرند، پارچه را برای مدتی در ظرفی که ره گا (reh-e ga) = (مدفوع گاو) قرار داشته می‌گذاشتند بعد در حالی که آن را می‌کوبیدند روی آن آب می‌ریختند در نتیجه رنگ سیاه آن می‌رفت و سفید می‌شد. این نوع چادر را سَدَنَهٔ اسپه (sa:ne-ye espe) می‌گفتند.

الخلک (alxalek) = کت زنانه

زنان برای رفتن به مجالس رسمی کت می‌پوشیدند که یا از جنس مخمل و عمدتاً مخمل سبز یا از جنس پارچه‌ای به نام استبره (estabra) بود. کت مخمل از نظر مرغوبیت نسبت به کت استبره ارجحیت داشت.

جومه (juma) = پیراهن (قبا)

قبای زنان بلند بود بلندی آن تا پشت پا می‌رسید قسمت جلوی آن از یقه تا روی شکم باز بود که به وسیلهٔ دکمه بسته می‌شد. از دو طرف نیز دو چاک بلند داشت که از کمر تا پایین ادامه داشت. برای زیباتر کردن آن علاوه بر اینکه از پارچه‌های گلدار با رنگهای شاد و در عین حال تند استفاده می‌کردند در حاشیهٔ پایینی آن و همچنین دور آستین و یقه، قیطان‌دوزی می‌کردند و سکه‌های یک و دو قرانی گوشه‌دار آویزان می‌کردند. این سکه‌ها علاوه بر زیبایی نشانهٔ وسعت دارایی بود و وقار خاصی به فرد می‌داده است.

شَوُی اجمی (savo-y ajami) = شلوار عجمی

تا قبل از اینکه زنان شلوار دوپاچه بپوشند، دامنهای بلند پرچینی موسوم به شوی اجمی می‌پوشیدند. شوی اجمی حدوداً از ۱۰ متر پارچه درست می‌شد. دوخت آن بسیار ساده بود یک طرف پارچه را از طول لیفه می‌زدند و دو سر آن را به هم می‌دوختند. سپس با گذراندن دویمک (dumek) = (نوعی طناب نازک)، از لیفه، لیفه را جمع می‌کردند به طوری که به اندازهٔ کمر شود. در نتیجه بالای دامن جمع شده و پرچین می‌شد و پایین آن آزاد می‌ماند. برای زیبایی بیشتر پایین